

ذکر بند و بست دارالسلطنت و تمامی ممالک محروسه
و تغییر میرصادق دیوان و باعثه بنای مسجد اعلی و معاودت
کردن و کلا از حضور سلطان روم که در سنه یکهزار
ویکصد و نود و هشت هجری روانه شده بودند و فرستادن
و کلا بحیدرآباد واقع سنه یکهزار و دو صد هجری ؛

چون رای جهان کشای بتظیم ملک و لشکر اقتضا فرمود و هر رین
اشنا تغلب و تصرف دیوان که بصوبه اودهونی و شانور بعل
آورده بود معروض حضور گشته معزول شد و اثاث خانه اش
حسب الحکم بفضیله در آمده گک روپیه و گک هون محمد شاهی
برآمد و خودش محبوس گشت و مهدی خان نایب یجای او بخدمت
دیوانی مقرر گردید و مسجد اعلی که در سنه یک هزار و یک صد و نود
و هشت هجری در قلعه دارالسلطنت اساس آن نهاده شده باعث
احداثش اینکاه در چینپکه کهنه می را و مخذول بعزم استیصال
دولت خدا داد بر خداوند نعمت خود شورش افزا گشته و نواب مرحوم
حریده به بنگلور شافته و آن شتی محل ز نانه نواب رابعه سلطان
که هفت سال بود در خانه محبوس ساخت که پیش
آتخانه دیری و سخن آن دیر کشاده بود اکثر اوقات سلطان
بمقتضای سن در سخن آن دیر که طفلان در آن بازی میکردند

از خانه بدر آمده بنامشای آن اشتغال میداشت اتفاقاً
روزی فقیری صاحب دل بدانجا رسید و مرثیه داد که ای طفل
دولت مند بزمان آینده تو بادشاه این ملک خواهی شد در آن
زمان سختم یاد آری و این دیر را شکسته مسجدی بنا سازی
که یادگار تو خواهد ماند سلطان تبسم کرده فرمود اگر بادشاه شوم همچنان
خواهم کرد چون بعد پدر والی ملک شد دیر را شکسته بنای مسجد
نهاد برف شش لک روپیه در دو سال با تمام رسید
چنانچه نماز عید الفطر در سنه یک هزار و دو صد و چهارم بجزی در آن
اداساخته آرا مسجد اعلا موسوم فرمود و بعد درین روز تا پیرامون هر
شهر و قصبه و قلعه بنامه یک فرسنگ خار بند مستحکم تیار
ساخته چهار دروازه مقرر فرمود و نیز که در آن پر دل در انجا برگماشت
تا احدی را بدون پروانه قلعه دار آنجا نرندهند و بنامین سرحدات
ممالک محروسه و علاقه کرنا تک پائین گهاقت و از حد قند یگل و کردور
تا گهاقت بدویل و سرحدات که هم خار بند کشیده و دوازده هزار
پیاده جرار و ده هزار سوار خونخوار نگهبان گذاشته تا کسی
از پائین گهاقت بدیار او پانهد و از بالا گهاقت احدی بآن
سمت نشاید و در همین سال غلام علی خان و غیره را با سامان
شایسته و تحایف بایسته مع بناویق نوساخته و ده لک روپیه
نوضرب و قماشهای فاخره و زر و جواهر گران بها برای تدر سلطان

روم روانه کرد و از آنجا با سپر و شمشیر مرصع و جواهر زودا هر دو
 عنایت نامه متضمن مبارکباد جلوس مراجعت کردند و اشیای
 مرصعه تمام و کمال بنظر انور رسید و آنگاه سلطان بر حسب ایامی
 سلطان روم هر اسباب سلطنت آماده ساخته تخت
 شاهی را بوضع نواز طلا و جواهر گران بها بخرچ مبلغ خطیر بر شکل
 شیر نیار فرمود و چنانچه تخت مذکور تا حال در انگلستان موجود
 است و در هر سال یکبار روز جشن سال گره بادشاه انگلستان
 در بارگاه شاهی با دیگر نفایس نادر العصر که بعد از خیر مریرنگ پتین
 از سرکار سلطانی برده شده بود در نظر حضار در بار عام جلوه داده می شود
 و هنرمندان ماهر و پیشه واران نادره کار را از قوم انگریز و فرانسویس
 جمع کرده در ساختن اتواسپ و بناویق و مقراض و چاقو و آلہ ساعت
 نما و گنج های چینی و غیره تاکید مشغول فرمود این نوع کارخانه
 در چهار جا مقرر بود یکی در دار السلطنت دیگر در بنگلور سیوم
 در چینل و رگ چهارم در نگر اما اوقات همایون را در فرام آوردن
 مردمان جنگی صرف می نمود سپاه کهن و منسبه اران آزموده جنگ
 را که نواب مغفور بمصرف لکهار و پیمه از هر دیار و بلاد جمع کرده بود
 یکسر از پایه اعتبار و اقتدار در انداخت و جوانان ادب باش
 و ناسخربه کار بجای ایشان منصوب ساخت ازین سبب در بنیاد
 مملکت و سلطنت در اندک مدت خلاصه در افتاد ؛

ذکر لشکرکشی سلطان بطرف کلیکوت و کیفیت درتاختن
بر کوچی بندر و تعلقات حاکم ملیبار و چشم زخم رسیدن
بر میانه منصور و مفتوح شدن بندر من کور واقع سنه
یکهزار و دو صد و پنجاه هجری ؛

چون سلطان عالمگیر از بندوبست مملکت فراغت یافته
جاسوسان خبر رسانیدند که نائران نواح کابکوت خیال
بغاوت در سردارند و ارشد بیگ خان حاکم آنجا اگر چه
باستمالت ایشان می پردازد و بانعام تالیف قلوب مینماید اما از
اهل ضلال بانگل خاطر جمع نیست سلطان بمجرد استماع این
خبر با چهار قشون و سه رساله سواران خو توار و توپخانه آتشبار متوجه
آن صوب گردید ایشان از توجه سلطان بر جان و مال خود
ترسان شده بکوه و جنگل آواره شدند حاکم مذکور به استقبال
شافته سعادت ملازمت دریافت سلطان از روی عنایت
فرمود که تالیف قلوب و بندوبست آن ملک از شما
بواقعی صورت نخواهد بست پس مهتاب خان بخشی را
بایالت آن صوبه نامزد فرموده خود بدولت بدار السلطنت
مراجعت نمود مهتاب خان بخشی هر چند رعایای آن ضلع را
دلدهی کرده طلبد است اما آن گروه گمراه باغوائی اهل کوچی سرفتنه

از هر گوشه برداشته آماده جدال و قتال گردیدند چون این معنی معروض
 حضور گردید فوراً آنحضرت فلک قدرت با شکر و خوتخوار
 از راه سستی کال و کور کال به کابیکو تنهت کرد و سپاه را
 بتخریب بلاد اهل عناد نامزد فرمود ایشان آتش بیداد
 در قصبات و قریات زدند و آنحدود سر با سر بجار و ب غارت
 رفته شد و جمعیت کثیر از اهل فساد و ارباب عناد بیاو نیستی
 رفتند و بقیه السیف عابر گشته حلقه بندگی بگوشش جان انداخته
 مطیع شدند درین میان چند قزاقان بحدود ترچناپلی در ناخته آنرا پایمال
 ساختند سردار قلعه ترچناپلی بحضور عریضه گذرایند که فیما بین سرکار خداداد
 و سرکار کنپنی انگریز بنیان موافقت و مصادقت مستحکم است
 و قزاقان نادان محالات متعلقه این صوبه را غارت کرده
 میخواهند که نهال اتحاد ازین برکنند ایشان را ادب ضرور
 سلطان در جوابش فرمود که سپاه حضور هرگز بدون اطلاع اقدام
 نمی نمایند اغلب که راجگان سرحد شما از مدت جو یای چنین
 وقت بوده جرأت پرداز گردیده باشند بهر صورت از جوایس
 کیفیت کوچی بندر در یافته با تمامی سپاه و حشم در ناخته
 اهل کوچی بعزم سلطان واقف گشته مورچال و خندق عمیق
 حفر کرده سینه جنگ شدند سلطان وقت شب
 بکشایش آن فرمان داد فدایان بدلاوری تمام مفتوح ساختند

خود به دولت فی الفور عازم پیشتر گردید و خواهان عرض کردند که
 پیشتر راه ناصاف در دو خانه عمیق اند شبگیر زدن مناسب
 نیست مبادا که اعدا کاسبان و عازیان منہزم شوند برای فدویان
 نامنظور کرده همان زمان خود پالکی سوار به باد و پاتن و دو هزار سوار
 در شب تار را ہی گشت فدویت کیشان حضور یک حمله
 اعادی را از پیش رانده حصار را تسخیر کردند و اعادی گریخته
 بطرف قلعه رفتند و سلطان همانجا قیام در زیدہ ہر کارہ را
 با حضور قشون و توپخانہ فرمان داد چون ایشان دو قشون را کہ
 منتقلی شکر و ستعد جنگ بودند روانہ کردند و دیگر قشونها
 تیار میکردید کہ یک ناگاہ سپاہ مخذول از روی دغا ہنگام
 و میدان صبح سد آب بشکستند تار و دو خانہ پرت شد و راه ملک
 بر سپاہ منصور سد و گردید درین فرصت اعادی بر اطراف
 شکر منصور محیط شدند سلطان بآن ہر چند بدفع اہل ضلال
 کوشیدند بی نیل مقصود گرفتار انواع بلا گردیدند و چہار صد
 سوار جانباز کہ اشرف قوم بودند داد مرادنگی دادہ و بروی
 خسرو عالی مقدار مجروح و مقتول گشتند در آن حالت قمر الدین خان
 کہ متصل سلطان بود بسروقتش رسید و بزودی از
 پالکیش بیرون آورد و از آب گذرانیدہ سلامت بشکرگاہ
 رسانید لیکن احدی از موکب سلطان جان سلامت نبرد

دیپالکی خاص مرتجع کار که موسوم باورنگ بود و بهر طرف
 نه لک روپیه تیار شده بافرش و یک قبضه کنار که دسته اش
 از یکدانه زمره ساخته بودند بدست اعاد می افتاد الغرض آنحضرت
 و قمرالدین خان از ورطه هلاک بیرون آمده بار دیگر عبور رود
 خانه نموده بر اهل شرک و ضلال تیغ بی دریغ نهادند سپهبداران
 حسب الحکم سلطان بتخریب تیغ و تبر اقدام نموده هر کبیر و صغیر
 که بنظر آمد و دوشش از بار سرسبک ساختند و بقیه السیف
 دست از ملک و مال شسته بطرف ملیبار گریختند سلطان
 کثرت و رگبرداخل حصار بندر مذکور گشته همگی اسباب و اموالش
 معدنواپ و غیره ضبط نمود؛



ذکر فوج کشیدن جنریل مینتاس بهادر بحمايت راجه
 ملیبار و وقوع جهال و قتال فیما بین انگریز و سپاه
 منصور در نواح سٹی منگل و توجّه رایات ظفر آیات
 بصوب پائین گهات و بیان فتوحاتی که رونموده؛

چون خدیو جهان کشا از بند بست آن نواح فراغت یافت
 از راجه ملیبار خراج طلب فرمود او از بیم شمشیر سباه نهرت
 پناه چون مید بر خود لرزیده بگور زرد اس استغاثه نمود و جنریل
 سید اس بهادر بمقابله سلطان مامور گشته به تهرنگر رسید و از آنجا

بحماییت راجه مذکور بیشتر کوچید و در سواد کوننبا توره دستنی
 منگل بانوج هر اول سلطانی سخت آویزش روداد و بصدامی
 شلک توپ و بندوق و بان شور قیامت از هر دو سو
 برخاست و قزاقان در جنگل اهل بنگاه اعادی را از مردوزن اسیر
 کردند سپاه هر دو طرف بدافعه یکدیگر پرداخته برابر ماندند اما وقت
 شام جرنیل مذکور دامن کوهی را اقامت گاه خود ساخت و سپاه سلطانی
 بمحاصره اش سخت کوشیده مانع گاه و هیره و رسد شدند
 روز دیگر جرنیل پیشتر کوچیده قلعه سستی منگل را گرفته چندی
 بر آسوده بطرف کوننبا توره که مضراب خیام نظرا بنجام خاص بود
 شناسنت سلطان جهانستان باستماع این خبر با تمامی
 سپاه و حشم حرکت فرموده بر سرش رسید و بتربیب
 جنگ صوفها آراست اما آن روز جرنیل بر جنگ اقدام
 ننموده برجوی بهمانی فرود آمد و کرنیل مکسویل که از بنگاله با پنج پاتن
 هزار مرد از اهل فرنگ رسیده بود مع لشکر راجه کالستری
 و پنکست گرمی و غیره کوچیده دور و انهمبار می و ترپاتور محافظان
 گذاشته بطرف گهات پور نهضت کردند سلطان بر این معنی
 اطلاع یافت سپه صاحب سپه سالار را بدافعه آن روانه فرموده
 و خود بدولت در بنگر مقام داشت چون سپه سالار موصوف
 باشکر خود ایلغار نمود کرنیل بهادر که بطرف دهرم پوری رفته بود

فوراً برگشته بجوار کندی رسید سید غفار با قزاقان از لشکر
 سپه سالار پیش آهنگ گشته بر هر اول فوج انگریز حمله برده
 صد و پنجاه سوار ترس و دو صد تفنگچی را اسیر کرد کرنیل
 بهادر آنروز در جنگل و کوهستان بسر برده بطرف کادیری پان
 راهی شد چون سپاه منصور را برگرد خویش مجتمع دید دامن کوه
 و دشت از دست نداده راه گهات پنور گرفت و جنریل
 میندس هم بر سیل ایلغار رسیده زیر گهات مذکور بدو ملحق
 شد اما پیشتر کالحاق فدائیان سلطانی در میان آمده داد
 مردانگی داده دستبردی نمایان بعل آورند و سرداران
 انگریز بر سپاه منصور حمله برده آشوبی عظیم بر پا کردند خود بدولت
 باقشونهای اسدالهی و توپخانه بسرعت تمام بر عقب
 شان تاخته نوعی کار بر غنیمتگ ساخت که بهیچ وجه طریق
 نجات پیدا بود جنریل با سپاه خود قلعه بسته بهیر و بنگاه در میان
 گرفته باز بطرف سنی منگل رو آورد فی الجمله چون عرصه دوسه
 ماه در تردد و محاربه بیکدیگر منقضي گردید رسد و آذوقه لشکر انگریز
 تمام شد و عسرت تمام رود داد و امید رسیدن رسد و آذوقه
 و اسباب ضروری نماید جنریل بهادر با تمامی لشکر بصوب ترچناپلی
 عنان عزم معطوف داشت سپاه منصور در میدان سنی منگل
 سر راهش گرفته از هر جانب بروی فروریختند و آنچنان داد

بهادری دادند که سرداران انصاف دوست آفرین کردند و از حدت
 تیغ و تبر و لیران نزدیک بود که شکستی تمام بآن لشکر راه یابد
 اما شب پرده تاریکی بر روی شمشیر بازان فروهشت لشکر سلطان
 یاسود و جرینل بهادر دست از جنگ باز داشته و اسباب
 گران باز پس گذاشته پیشتر نهضت کرد باز سواران
 یغماگرو قشونها گردش هجوم کرده محاربه نمودند قضا را سپهبدار
 هر اول سپاه سلطانی شربت شهادت چشید و
 سلطان رحیم دل بر قتلش افروختن خورده در آنروز سپاه خود را
 از جنگ باز داشت هر چند سپهبداران و سرداران سوار
 در تاختن و انگیزختن اسپان و یکسو نمودن قضیه محاربه حکم خواستند
 اما فرمان نیافته دست حسرت بایکدیگر مالیدند این فرصت را
 جرینل موصوف غنیمت شمرده بلا اندیشه طی منازل
 کرده داخل قلعه ترچناپلی گردید سلطان قمرالدین خان بهادر را
 به تسخیر قلعه سنی منگل رخصت کرد و سواران را بناخت
 و تاراج محالات ترچناپلی و تخریب قصبیات و قریات تنجاور
 نامزد فرمود جرینل بهادر از راه ساحل دریای معه لشکر بدراس رسید
 سلطان تعاقب آن لشکر کرده تا حدود چنبی و پرموکل گده رسید
 قمرالدین خان بهادر بمحاصره قلعه سنی منگل پرداخته از اطراف
 هجوم کرده در شکست و ریختن حصار حمله آور گشت اما

پیش از آنکه سپاه منصور فتح یاب شود سردار آنجماعه
از قلت رسد و آذوقه و عدم اسباب جنگ و آب هراسان
شده و کیلی فرستاده صلح کرد و بعد عهد و پیمان قلعه بگماشتگان سلطان
سپردخان مذکور معه اسیران فایز حضور شد فرمان لازم الادعان
شرف صدور یافت که سردار آن راعه میحرسان بر قید کرده
بدارالسلطنت برند و سپاهیانش را داخل قشونها نمایند
چون جنریل مذکور بدراس رسیده سلطان رساله های سواران را
به تخیر و تخریب اطراف و جوانب رخصت کرد چنانچه
قمرالدین خان به تخیر کوه پرموکل متعین شده با فوج خود آنجا رسید
هزار تاغرباد و عایای اطراف که بالمحاظ تهاجمهای انگریزان آن کوه را
پناه خود ساخته بودند خراب و تاراج گردانید زیرا که بمجرد
ورود عساکر نظر مامور سردار قلعه که پیشتر چندی در قید نواب مرحوم
بود از کثرت سپاه نهرت اشتباه و محو بت ایام سابق یاد کرده
به بهانه ورود سردار حجره غزیده بندوبست قلعه را بصوبه داران
داگذاشت چون ایشان نظر بر پریشانی که رخا آنجا کردند جنگ
مناسب ندیده بر حسب مرضی سردار خود قلعه را تسلیم
نمودند ؟

ذکر رسیدن گورنر جنریل لارده اول کارن والس بهادر
 از بندگاله و اتفاق کردنش بانظام علی خان و مرهتته و لشکر
 کشیکان هر سه مردار بعزم استیصال دولت خدا داد و
 تسخیر بالاگهات و محارباتی که فیما بین سلطانین و سپاه
 هر سه لشکر و داد معه دیگر حالات که در سنه یکم هزار
 و دو صد و شش هجری واقع شده ؛

چون منتهیان اخبار دریا خیر توجّه سلطان پیاپین گهات بسمع
 گورنر جنریل بهادر رسانیدند که تمامی خطم کرنا تک پاپین گهات
 بیاد فنارفته و سپاه منصور سلطانی بر اطراف آن سرزمین محیط
 شده و جنریل میندس چندی تردد کرده بسبب ناواری رسد
 و دیگر اسباب لاعلاج شده مراجعت بدراس نمود اگر بدافعه
 سپاه خصم زود پیرد از ندیم است که آتش فتنه تر و خشک
 این ملک راهم پاک بسوزد و بزودی از قبضه تصرف
 بدر رود مقارن این واقعه ابوالقاسم خان مخاطب بمیر عالم
 و کیل نظام علی خان که پیش ازین بتجویز مشیر الملک دیوان
 ناظم حیدرآباد به بندگاله رفته بگورنر جنریل موصوف ترغیب
 در استیصال دولت خدا داد می نمود درینو لا کار بروقف مراد خود یافته
 جهه بلیغ در اتمام آن کرد پس گورنر جنریل موصوف مکتوب ناظم

عیدر آباد و سردار پونه متضمن اتفاق یک دیگر و تسخیر و تقسیم
 تمامی ملک بالاگهات ترقیم ساخته و تاکید تهیه اسباب
 جنگ و ذخیره فراهم سازی سپاه بنام سرداران مدراس
 ترسیل داشته در بند و بست کار خود بود و ناظم عیدر آباد
 و مرهتته که از بهر اخذ ملک خداداد و سیاه میچسبند بموجب
 نوشته گورنر جنرل موصوف بترتیب لشکر و آلات
 حرب و پیکار متحد گردیدند و سرداران انگریز با جماع آلات
 و اسباب رزم و پر خاشن پرداختند و کرنیل ریست داروغه
 اخبار نویسان که بحراست انبور گده نامزد گشته بودند ابیر
 صایبه و بزر پاشی و شیرین زبانی راجگان بالاگهات را که
 از دست تطاول نواب مرحوم و بی رحمی سلطان ذیشان
 جلای وطن اختیار کرده بودند قولنامه بشرط فراهم سازی رسه
 و بهرسانی دیگر اسباب فرستاده اجازت تصرف حدود
 تعلقات خود بدیشان در داد و نقشه تمامی ملک بالاگهات با وجود
 چنین بند و بست که احدی از موضعی بموضع دیگر بی اجازت حاکم
 آنجا رفتن نمی توانست بهر ف مبلغ خطیر و بوسیله ارسال جاسوسان
 و انا و منشیان کامل عیار با لباس ارباب تجارت طلبید چند
 سردار و عهده داران سرکار خداداد را از هوایان خود ساخته منظر
 ورود گورنر جنرل موصوف بود اگر چه سید امام خفیه نا

کرنیل ریست که در دارالسلطنت پکن اقامت داشته
 علاقه نوکری سلطان پیدا کرده بود اخبار واقعی متواتری فرستاد
 ولیکن رازشش فاشش گردید آخر الامر نامبرده بحضور آورده
 و پرسیده شد که آنچه کرده اگر راست گوئی بجان امان یابی آن
 نا تجربه کار اسامی چند سردار دیگر نیز که نرد و غایبخته بودند نوشته بحضور
 گذرانید چنانچه پانزده کس بدست جلا دوان سپرده شدند چون از
 خفیه نگار پرسیدند که تو نمک ما خورده چنین سلوک کردی سرای تو
 چیست او خاموش ماند حکم شد که با دیگران او را هم بقتل
 رسانند امام الدین اخبار نویس دیگر که بهمین کار مامور شده
 بطرف کولاردندی گده اقامت داشته بدریافت این
 خبر شبگیر زده بکر پناست متعلقه ما تگده شتافت ولیکن با وجود
 فاش گردیدن راز جاسوسانش و مقتول گشتن ایشان کرنیل
 ریست دست از آنکار باز نکشید چون خبر تباری لشکر و غیره
 بگور نر جنریل بهادر رسانیدند همان زمان او با پنجهزار سپاه بنگاله
 دو هزار سپاه بیان فرنگ سوار جهاز شده بدراس فرود آمد و بعد یکماه
 بانتظام تمام با چهار پلتن و شش هزار اهل فرنگ و سه هزار سوار
 بعزم نجیر بالا گهاقت نهضت کرده برای دیلور رسید در آن
 چین که سلطان با سردار فرانسیس پهلجری جواب سوال کمک
 میکرد جوابیس خبر کوچیدن سپه سالار مذکور بمسامع جاه و جلال

رسانیدند محمد خان بخشی از حضور بدر یافت این کیفیت
 با جمعیت گران رخصت یافته از گهات جنگم به ترپاتور رسید
 یکصد و پنجاه انگریز که در آن قلعه بودند و سردار علاقه دار راجه کالستری
 که با سیصد پیاده بجز است آن قلعه می پرداخت همه محافظان
 پیش از طلوع آفتاب از قلعه برآمده راه انبور گده گرفتند
 و سواران جرار در تاخته یک حمله ایشانرا تاراج نمودند و سرداران
 مغرور را اسیر کرده برگردیدند نظام علی خان با چهل هزار سوار
 و بیست هزار پیاده مع امر او عالیجاه و سکندر جاه پسران خود
 از حیدرآباد کوچیده برپانکل اقامت داشت و امرای خود را با فوج
 کثیره تسخیر ممالک محروسه کوچانید چون گورنر جنریل
 بهادر از گهات موکلی و نیکت گری عبور کرده در موپروا کل
 و کولار و مسکوته تهاها گذاشته راست بکنراج پور که بر سر کوهی
 بنگلور است رسید سلطان با سماع این معنی بر سیل ایلغار
 در تاخت مخفی نماید که چون سردار فرانسیس خیر عزیمت لشکر
 انگریز و احوال برهم خوردگی حدود بالا گهات شنید بانهایت
 خیر خواهی و اخلاص که بخدمت آنحضرت داشت اراده
 نمود که هزار مرد سپاهی را در خدمت سلطان روانه نماید
 اما بعضی نوکران حضور که آنحضرت اعتبار تمام بر اقوال و افعال
 ایشان داشت از روی دو لتخواهی عرض کردند که جنود اسلام را

بهیچ وجه احتیاج بتأید لشکر فرانسیس که با هیچکس وفاداری
 سر نمی برند نیست چنانچه تنها با سپاه خود عزم مدافعه خصمان
 قوی بازو فرموده همان شب قزاقان و بان داران را حوالی
 لشکر انگریز با آتش افروزی دستوری داده خود بدولت
 به بنگلور شتافت ایشان شب را بترگتازی و بان پزانی
 بروز آوردند گورنر بهادر بلا اندیش پیشتر کویچیده از شهر بنگلور
 بمفاصله یکفرسنگ خیام برپا کرد سلطان سید حمید سپهبد ار را
 مع قشون بحراست دوم قلعه مقرر کرده محمد خان بخشبی و بهادر خان
 قندهاری را با مرقلعه داری نامزد فرمود و شیخ انور سپهبد ار را
 بقلاع روانه کرده خود بدولت عازم پیشتر گردیده در سواد
 تنگی حکم نصب خیام فرمود اما هنوز خیام خاصه و غیره ایستاده نشده بود
 و سواران برای همیشه و گاه با طرف رفته و چهار قشون
 حبش و اسکالمهسی و سه هزار سوار اصطبل خاص پیرامون
 سواری حلقه زده بودند که کرنیل فلانده مع تمامی سوار تربت اقدام
 کرده بنزد گاه سلطانین در تاخت و یکایک بر روی توپ خانه
 رسید توپچیان و سردار قشون سده راه شده بضر توپ و تفنگ
 هزیمتتش دادند قضا را کرنیل مذکور گلوله برکاه خورده بارای زبان
 کشادن گم کرد و دیگر سرداران رساله تاب جنگ نیاورده
 رو از معرکه بر تافتند سواران نظر مند داد شجاعت و مردانگی

در دادند و چهار صد سپاه انگریز را معه اسپان اسیر کرده
 بردند بقیه السیف افتان و خیزان متوجه لشکر خود شدند
 روز دیگر کرنیل مورس و جنریل میندس با سپاه گران
 بر شهر یورش کردند بعد تاغ هزاره مردم طرفین شهر تسخیر
 کرده شد آنقدر مال و متاع و زر و گوهر غنیمت یافتند که افلاس
 شان بغنا مبدل گردید کرنیل مورس کشته شد و آنگاه
 مورچال ساخته تا دو هفته در شکست حصار کوشیدند و قمرالدین خان
 حسب الحکم سلطان بالشکر خود درین مهم بدو قلعگیان
 می پرداخت چون دیوار قلعه شکست یافت سلطان بخالی
 کردن قلعه فرمان داد کشتن راد تمامی اسباب و توپ خانه
 و خزانه و سامان دیگر کار نجات را ردانه دار السلطنت نمود
 فقط سه پلتن در آن گذاشت پس به تجویز بعضی دولتمندان
 چنان قرار یافت که قلعه را به حراست موشیرالای فرانسیس
 گذاشته و میر قمرالدین خان بهادر و سید صاحب را با سپاه
 کثیر بدفع لشکر غنیم نامزد ساخته خود بدولت بمقابله نواب
 نظام علی خان و مرهته شتابد چنانچه سردار فرانسیس هم رخصت
 یافته تا تالاب کاریز رسید بود که کشتن راد نمک بحرام
 بر این معنی اطلاع یافته هر کاره های انگریز را که باباس نوکرانش
 نزد خود داشت اشارت کرد تا ایشان اهل مورچال را

خبردار کردند که وقت یورش و تسخیر قلعه همین است پس
 خود بیرون قلعه شتافته بر بند تالاب مذکور با سردار فرانسویس برخورد
 و دستش گرفته چندی هم با نجان شانده به سخنان بیسوده اشتغال
 داشت سرداران مورچال بحسب اشاره همان زمان سپاه
 خود را تیار ساخته بعد نیمشب به یکبار حمله کردند سید حمید سپهدار
 و قلعه دار آن بحسب حکم همان خانه برانداز رفتای خود را که
 مستعد دفع اعادی بودند بخوردن طعام و پخت و پز مشغول داشته
 خودشان با معدودی از یزکداران جرأت کرده سپاه اعدا را
 از زنجیر دروازه برگردانیدند پس از آن فوراً مردمان فرنگ شراب
 نوشیده در تاختند و تا فراهم گردیدن سپاه منصور حمله کنان بر برج و باره
 برآمدند سید مذکور بنی جمعیت قیام آنجا مناسب ندیده متوجه لشکر
 گردید و هر دو سردار پیش دروازه قلعه پای مردی ثابت کرده
 با چهل و پنجاه رفیقان خود مقتول شدند و شیخ انصاری سپهدار
 مع سپاه اسیر شد قلعه مفتوح گردید و محصوران با اهل
 و عیال اسیر گشتند خان مزبور و سید صاحب در حمله بردن
 بر لشکر انگریز از سلطان حکم خواستند فرمود الحال وقت
 فرصت از دست رفته سپاه راهر گزیرا گنده مکنید هنگام صبح
 پیشتر کوچیده در حدود ما کربی بضر بخیام فرمان داد بعد چهار روز
 گورنر جنرل بهادر سه هزار سپاهی و شش صد فرنگیان را

بحر است قلعه گذاشته بآن سمت که راجگان چک بالا پور
و بنگور و مدن پالی قلعات و قصبات و قریات موروثی خود از
قلعه داران سلطانی بعضی بچنگ و بعضی بصلح گرفته رسد و مواشی
بر حسب قرارداد خود فراهم کرده بودند نهضت کرد اگر چه قمر الدین خان
بهاور سر راه گرفته کوشش اعدا شکنی بظهور رسانید و قزاقان
بر عقب شکر زده اهل بنگاه را متفرق ساخته مال و متاع کثیر
غنیمت بردند و بدفع سپاه غنیمت سعی موفوریجا آوردند اما چون فتح و
نصرت ساعت نه نمود کنار کشیدند گورنر جنرل بهادر
فدای آن پیشتر کوچیده سواد دیون اهل مطرب خیام عسکر خود
ساخت و قلعه دار آنجا ابر صلاح آورده تمام ذخایر و غله هر قسم که در آن
بود بسپاه خود تقسیم نمود بعد دو روز پیشتر کوچیده متصل قلعه بالا پور
خورد و فرد آمد و قلعه دار آنجا پیش از آنکه شکر انگریز وارد آن
نواح گردد حسب الحکم و الاقلعه خالی کرده با تمام سپاه دادوات
نگ بکوه تندی درگ شتافت و فوج هر اول شکر انگریز
بی زحمت داخل قلعه شده اسباب و ذخایر آنرا متصرف گردید پس
گورنر جنرل بهادر بر راجه آنجا رحم کرده بعد تقرر لک روپه نذر
قلعه مع توابع حواله او نموده بطرف ابنامی درگ نهضت کرد
چونکه بعد مدت طالع راجه یادری نمود ساعت سعید داخل
قلعه گشته بعد بندوبست آن خاطر جمع شده به سمت تلکا کونده

بشناخت سلطان کشور کشاینگت نایر را با سرداران انگریز
 که در قلعه ترپاتور اسیر آمده بودند و جوگی پندت نایب صوبه
 آرکات را که آنحضرت پیایه بلند رسانیده بر اجماع چند مخاطب
 نموده بسر رشته داری بمکی تعلقات بنگور نامزد فرموده بود و اکنون
 با مخالف یکدل شده بمکی ایشانرا با جگان هرین هلی و رای
 درگ به تیغ سیاست مقول ساخت و کشن را در انزهر
 بند و بست دار السلطنت دار سال خزانه بنا بر غرچ سپاه
 منصور رخصت کرد و خود بدولت با حشم و تجملات متعاقب
 لشکر انگریز نهضت فرموده به بالاپور خورد رسیده چون طلایع اعلام
 نصرت انجام ظاهر گردید اهل حصار از غایت جهل به برج
 و باره کوس و کرنای جنگی نواختند سلطان فرمان داد تا شیران پیشه
 دلاوری قلعه را مفتوح کردند اگر چه اهل حصار داد دلاری داده
 دو هزار غازیان را تلف نمودند آخر عاجز آمده کشته شدند و سیصد
 پیاده را که زنده اسیر آمده بودند بنا بر عبرت دست و پاشکسته
 گذاشتند الغرض در طرفه العین شور قیامت در ان مکان
 نمودار گردید پس حضرت والا منزلت از انجا کوچیده در سواد
 سالکته مقام فرمود گورنر جنریل بهادر انباجی درگ را از دست
 محمد خان کابلی برگرفته و قلعه را منهدم ساخته دو روز مقام کرد درین
 فرصت راجگان مرقوم الصدر سامان رسد و مواشی و غیره به لشکر

انگریز سائیدند سپس از انجا کوچیده در سواد میرک تاه فرود آمده درین
 اثنا سعد علی خان و بهر آمل دیوان شیر الملک با پنج هزار سوار
 داخل لشکر شدند و روز دیگر از انجا کوچ کرده از راه چتنامنی
 و سوپرواگل به یانگت گیری بالار سیدند هنگامیکه سلطان عالیشان
 با سپاه نهرت شمارستعد جنگ بود از دار السلطنت
 منتهی از حضور والده ماجده آن حضرت رسیده در خلوت بعرض
 رسانید که کشن راویا بعضی حرام خواران اتفاق کرده است
 اغلبا که تا حال در دار السلطنت فتنه که تدارکش باسانی بیسر
 نگرود حادث شده باشد یا عنقریب خواهد شد و از بنی لشکر
 انگریز طلبیده است بمجر و استماع این معنی سید صاعب را
 با لشکر گران بسدر خنده دار السلطنت رخصت فرمود؛

ذکر بند و بست دار السلطنت و سزای عمل را و بد کردار
 و رسیدن آن حضرت بدار السلطنت و کیفیت شورش
 نواب نظام علی خان و مرهتسه در مملکت سلطان
 و تخریب آن؛

چون سید صاعب مرتضی گرویده نیم شب قریب
 دار السلطنت رسید فوج خود را اینطرف جو فرود آورده خود با پنجمه
 سوار بر دروازه قلعه آمده پیش از دیدن صبح صادق بافتتاح

باب قلعه صدای برزو است خان رساله دار که بمر است
 آن باب می پرداخت از رسیدن سید موصوف خوشدل شده
 و اگر پس او داخل قلعه گشته سواران خود را بر بعضی کار خانجات
 گماشته خود ادب زمین بوسی والده ماجده شاه هما یون بارگاه بجای آورده
 به کچهری حضور جلوس کرد قلعه دار دارالسلطنت که رازدار کشن راد
 بود بخدمت صاحب موصوف شنافته سخنان دو لتخواهی خود و نا بهنجاری
 او بر زبان رانده بر جیس او اصرار نمود صاحب موصوف
 چو بیداری را با حضارش فرمانداد او در جواب گفت که باشما کاری
 ندارم اکنون گمان فسادش به یقین مبدل گشته بجای آن تا کید فرمود
 که در خانه اش غزیده او را تا بیغ ساعته لاشش را بر مزبله انداختند اما
 هنگام قتل آن جهنمی گفت آتشی که افروخته ام تا دم زندگی سلطان
 انظافا خواهد پذیرفت و همچنین شد القصه سلطان هم بعد روانگی
 سید صاحب ده هزار سوار خواری را بسرداری میر قمرالدین خان نامزد
 فرموده که وقت فرصت بر لشکر و بنگاه اعدا تاخت می نموده
 باشند و خود بدولت عنان توجه به بند دولت دارالسلطنت
 معطوف فرمود گورنر جنریل بهادر با ذخایر آذوقه و افواج بحرامواج
 به بنگور شنافت سپهبد ارسلطانی متوجه لشکر مخالف گشته تا کید
 ساخت تا قزاقان باباس لشکریان مغول بر چند اول لشکر مخالف
 در افتادند و دقیقه از غرابی فرد گذاشت نه نموده پنجهزاره راس گاو

پرغله با دو صد سوار غنیمت بردند الغرض هر روز سلحداران و قزاقان
 و افغانه و دکهنیان پروانه دار خود را بر طلایه و قزاقان هر دو لشکر مغول
 و انگریز زده خلقی کثیر را طعمه تیر و تفنگ میساختند و راه آمد و شد
 مخالفان چنان سد و نمودند که احدی پا از دایره لشکر بیرون
 نمی نهاد و چون در مقدمه جدال بعون ایزدی و از شجاعت
 و لاوردان رعب و هراس بیقناس بر خاطر مخالفان راه یافته پندار
 باطل که از عدم مقابله حضرت سلطانی در سرداشتنند خوف و بیم
 مبدل گشت و بغایت متوحش گردیدند حال نظام علی خان و مرهته
 این بود که نواب موصوف در پانگل منزل گزیده امر را را
 به سخیر ممالک محروسه رخصت کرد چنانچه عبیدی خان
 یار جنگ با افواج خود قلعه گنجیکوته و تار پتری و تار مری و غیره را
 بعد چند ماه بضبط خود در آورد و حافظ فرید الدین مخاطب بموید الدوله
 باشکرگران بطرف گئی در تاخت و قطب الدین خان
 دولت زسی با جمعیت خود بمقابله اش پرداخت اما روز اول
 روی فیروزی مشاهده نه نموده برگردید روز دیگر در پیش
 مخالف صف آرا گشته ترود شایان بظهور رسانید در آن
 اثنا بحضور طلب شده مع فوج خود متوجه دار السلطنت گشت
 حافظ مذکور چون طاقت مفتوح کردن حصار گئی را در خود
 مشاهده نه نمود آنرا با خال برابر ساخته متوجه کرپه گشت پس

به سعی اندک شهر کرپه و قلعه سد هوت بنصب خود آورده با چهار هزار
سوار و پنج هزار پیاده و نه ضرب توپ بمحاصره گرم کنده پرداخت
و بارها حملات بعمل آورد و خطوط فریب روانه داشت اما قلعه داران
حصار کوه و پائین و غده را بخاطر خود جان داده از انواع آتشباری
و شلک توپ و تفنگ روی مخالفان را سیاه میکردند
و سرداران مرهته از کار پرداز پونه رخصت یافته بر نخیر
قلعجات متصل سرحد خود هست گماشته در ناخنده چنانچه
پرسرام ناظم مرچ بعضی قلاع و بتاع آنطرف یکنگ و بعضی بصلح
نخیر کرده ضمیر ملک خود ساخت و بدر الزمان خان صاحب
صوبه قلعه و آردار با ذخایر و آلات حرب محصور مانده نه ماه داد
بهادری داد و در آخر چون سرب و باروت و ذخایر طی شد بناچار
قلعه را بعد عهد و پیمان بمخالفان و اسروده خود با جمعیت دو هزار
مرد جنگی در گوشه قلعه ماند غنیم لئیم بکار پردازان خود تاکید کرد
که خان مذکور را طوق و زنجیر کرده به پونه باید فرستاد چون این خبر
باستماع خان موصوف رسید بر قول و قرار ایشان لاجول
خوانده دلیرانه معهماه بیان جنگ کنان سمت نگر راهی گشت
مخالفان چون مورد مانع هجوم کرده با تیغ و تبر در آویختند سلطانیان
تا مقدور بدفع اعدا پرداختند اما بعد تلف هزاران کفار خان شجاعت
نشان زخم تابرداشته دستگیر گشت و مجوس در ترکونده ماند

و اباعش پامال رسم ستوران مخالف شدند پس تمامی
 قصبات و قریات آنضلع ~~سخر سپاه~~ غنیم گردید و هری پندت
 پهر کیه از راه هر پن هلی بعد ضبط اطراف و جوانب رسیده
 شوم شکر راجه آنجا را بر مسند در اثس نشاند و صوبه مرا
 بضبط خود آورد و پسر ام ناظم مرچ از بند و بست و تار و آت و انگوله
 و مرجان و شانور و غیره فراغت یافته به چیتل درگ رسید و قولنامه
 بدین مضمون بدو لتخان قلعہ دار آن فرستاد که بشرط تسلیم
 نمودن قلعہ جاگیر چهار لک روپیه بدو داده خواهد شد و بمال و متاع
 او آسیبی رسانیده نه دو لتخان ظاهر اقبال این معنی پرداخته گفت هنگام
 شب آمده رو برو حسب و لنخواه سوال و جواب درست خواهم
 ساخت غنیم برین معنی خوش و خورم گشته منتظر بود چون شب
 شد دو لتخان با دو رساله اسد اللہی و ہزار پیادہ جرار از حصار بیرون
 شتافتہ باین ارادہ کہ بخیمہ اش رسیده بازوی سعی بکشاید متوجہ
 شکرش گردید چون در وسط شکرش رسید تفنگچی کہ شراب
 خورده بود در حالت نشہ بندوق سر کرد تمامی شکر اعدای از صدای
 بندوق ہراسیدہ تیار شد دو لتخان بازوی شجاعت کشادہ
 جمعی کثیر را بر خاک ہلاک انداخت سپاہ خصم متفرق شدہ
 با سردار خود راہ سرا گرفت دو لتخان اعدار ا مقهور گردانیدہ
 ماہر سامانہ آرد شکر و خام و نحو صدراست است و آلات